

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در جلسه گذشته، بحثی، در باب روش‌شناختی تفسیر روایی که به عنوان مقدمه در تفاسیر روایی کاربرد داشت را عرض نمودیم که در جلسه امروز تکمله‌ای در این باب خدمتتان تقدیم می‌کنم. گفتیم، روایاتی که در تطبیق آیه و مفهومی در آیه، بر مصداق وارد می‌شوند، به پنج نوع تقسیم می‌گردند. امروز در نظر داریم برای بازسازی و وضوح بیشتر بحث دیروز، کمی بیشتر به قسم پنجم بپردازیم. بیان نمودیم که تطبیقات روایی به چند قسم تقسیم می‌شود. مقصود ما از این مقسم و تطبیقات روایی؛ یعنی جایی که در روایت آمده و مصداقی و فردی را برای یک مفهومی در آیه ذکر می‌کند، این‌الا مقسم بحث ما بود و علت اینکه این را مقسم قرار دادیم این بود الان ما ناظر به آنجایی نیستیم که روایت لغت را معنا می‌کند. گاهی روایت لغت و مفهوم را معنا می‌کند که آن داستان دیگری است؛ اما آنجایی که روایت می‌فرماید: «ثم لتسألن يومئذ عن النعيم» * [النعيم] ولاية أمير المؤمنين (عليه السلام) «۱» یا «حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رحمه الله قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه قال حدثنا الحسين بن إشكيب قال حدثنا محمد بن السري عن الحسين بن سعيد عن أبي أحمد محمد بن أبي عمير عن علي بن أبي حمزة عن عبد الأعلى قال: سألت جعفر بن محمد عن قول الله عز وجل - فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور قال الرجس من الأوثان الشيطان و قول الزور الغناء قلت قوله عز وجل و من الناس من يشتري لهو الحديث قال منه الغناء. ۲. این مصداقی برای مفهوم ذکر می‌کند و مفهوم شناسی نمی‌کند. این تطبیق است؛ یعنی مندرج کردن یک فرد و مصداقی تحت مفهومی که در آیه هست، بیان فرد و مصداق است. گفتیم، چند قسم اول این تطبیق، فرقی ندارد.

قسم اول این است که تطبیق حصری و تفسیری باشد؛ یعنی طوری مصداق را ذکر می‌کند که مصداق همین است و این حالت تفسیری پیدا می‌کند. من این را تطبیق حصری و تفسیری نام نهادم.

قسم دو، تطبیق بیان فرد بارز و أبرز مصادیق است. این هم همانی است که دیروز عرض کردیم.

قسم سوم، بیان فرد متعارف و معمولی و واضح است.

قسم چهارم: بیان فرد و مصداق خفی است؛ اما خفی‌ای که با تأمل و به کمک روایت و بعد از ورود روایت و با تأمل مجدد و دقیق، یصبح فردا حقیقاً للمعنی فی‌الایه. اول ذهن ما به آنجا نمی‌رفت؛ ولی الان که آیه کمکان کرد، فرد خفی مصداق حقیقی، مفهوم آیه می‌شود. فردهای قبلی هم مصداق حقیقی است. این هم حقیقی است؛ اما این،

۱ - ینابیع المودة: ۱ / ۳۳۲ ج ۵ عن أبي نعيم، وشواهد التنزيل، ۲ / ۴۷۷.

۲ - معانی الأخبار، النص، ص: ۳۴۹.

يُظْهَرُ بَعْدَ التَّأَمُّلِ؛ ولی در همان چهارچوب قواعد. این چهار قسم است. فردیت این چهار قسم برای آیه، فردیت حقیقیه است؛ چه آنجا که فقط می‌گوید و چه آنجا که فرد بارز می‌گوید، چه آنجا که ابرز مصادیق می‌گوید و چه حالت سوم که مصداق عادی و متعارف را ذک می‌کند و چه صورت چهارم که مصداق خفی‌ای می‌گوید که این مصداق خفی بعدالتأمل معلوم است که این هم مندرج در طرف مفهوم و واژه خود آیه قرار می‌گیرد. تا اینجا تفاوتی با آنچه که دیروز گفتیم وجود ندارد. پنجمین قسم را دیروز گفتیم که فردِ بعدی را می‌گوید. ما در نظر داریم که قسم پنجم را برداریم و حداقل، به سه قسم تبدیل کنیم که این فرد پنجم در واقع آخری می‌شود. دو قسم دیگر در ادامه این‌ها می‌آوریم؛ اما تا قسم چهارم عین دیروز است.

قسم اول: تطبیق حصری و تفسیری است.

قسم دوم: بیان ابرز مصادیق است.

قسم سوم: بیان مصداق واضح و متعارف است

قسم چهارم: بیان فرد خفی که بعد از تأمل، مصداق حقیقی است.

قسم پنجم: آن است که روایت، یک کلمه مشترک که در آیه قرینه‌ای بر آن وجود نداشته یا قرینه روشنی در آنجا وجود ندارد و مشترک و مجمل است، در واقع با تطبیق، یکی از دو معنا را مشخص می‌کند؛ یعنی کاری که روایت در قسم پنجم مشخص می‌کند آن است که از مشترک لفظی، رفع اجمال می‌کند. مثال واضحش در بحث بعدی خودمان، آیه: وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ^۲، در آخر سوره فرقان است. همان‌جا که وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا^۳ را می‌فرماید. در این‌جا حدود یازده صفت، برای عباد الرحمن را ذکر می‌نماید که یکی از بخش‌های زیبای اخلاقی قرآن است. آن وقت، در عداد، ده، یازده صفتی که برای عباد الرحمن ذکر شده این است:

الف: الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ، منتهی، این لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ را تفصیلاً در بحث بعدی خواهیم گفتیم. اجمالش این است که لَا يَشْهَدُونَ، دو معنا دارد و در قرآن در هر دو معنی نیز، به‌کار رفته است.

الف: شهادت و گواهی دادن در دادگاه است که در قرآن با عناوین يشهد و تشهد به آن اشاره شده است. مانند: تشهد عليهم أرجلهم، این، گواهی دادن است که يشهد و تشهد در قرآن به معنای گواهی دادن و ادای شهادت آمده است.

۲ - فرقان، ۷۲

۳ - فرقان، ۶۳

ب: به معنای حضور در یک مجلس است. مانند: ما کنت خاطئتا امرا حتی تشهدون ملکه بلقیس، گفت، ما کنت خاطئتا امرا حتی تشهدون تا شما حاضر باشید. یا والیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین، می فرماید: وقتی می خواهید حد را اجرا کنید، گروهی از مؤمنان حاضر باشند و اجرای حد را نظارت کنند. این معنای دوم است که یشهد به معنای حضور است. آن وقت، در آیه لایشهدون الزور، هر دو جور است؛ توضیح این که لایشهدون الزور یعنی لایشهدون شهادة الزور، که زور نائب مناب مفعول له می شود؛ معنای دیگرش آن است که یعنی لایشهدون یعنی حاضر در مجلس باطل نیستند که زور در واقع مفعول فیه می شود. لایشهدون یعنی در مجلس زور و در مقام زور حاضر نیستند. آیه تاب تحمل هر دو را دارد.

یک روایت در ذیل آیه می فرماید که الزور، ألغنا، که بیان مصداق کرده است. این بیان مصداق، فرد تعبدی را نیاورده؛ بلکه فردی آورده است که بنا بر یک معنا فرد حقیقی است. بنا بر معنایی که یشهدون به معنای حضور در یک مجلس باشد. در واقع، این آیه کمکی که می کند، بیان فرد حقیقی است. مثل چهار قسم قبل، منتهی، آیه، فی حد نفسه، یشهدون مشترک لفظی بود و اجمال داشت و فرضاً قرینه ای برای تعیین احدهما نبود؛ اما روایت که مصداق را ذکر می کند، رفع اجمال، از لفظی که در آیه هست، می گردد. آیه می شود، مشترک و مجمل و با این روایت تکلیفش مشخص می شود. این روایت قرینیت می دهد. روایت در اینجا در واقع، قرینه ای برای رفع اجمال و برای تعیین احد المعینین است. البته اگر در روایت علاوه بر اینکه مصداق این معنا ذکر شده، مصداقی هم برای آن معنا ذکر شده باشد، به عنوان مثال، روایت دیگری بگوید: لایشهدون الزور، یعنی گواهی ادای شهادت و این دو را جمع کنیم، استعمال لفظ در دو معنا می شود که در آن نیز، اشکالی نیست. بنابراین، تا قسم چهارم، همانی است که دیروز عرض نمودیم و از این جا که قسم پنجم است، آن را بسط می دهیم.

قسم پنجم از اقسام تفسیر روایی آیات: (رفع اجمال از لفظ آیا یا تعیین معنای آیه):

قسم پنجم این است که تطبیق وارده در روایت، یا برای رفع اجمال از لفظ در آیه کاربرد دارد و یا در تعیین یک معنا کمک می کند یا چنانچه برای هر دو ذکر شده باشد، قرینه ای برای کاربرد در هر دو معناست. همان طور که ممکن است در لایشهدون الزور، نیز از همین مصادیق باشد. این هم یک نوع است و در اینجا هم بیان فرد حقیقی است منتهی، اگر روایت نبود، ما در آیه مواجه با اجمال بودیم. روایت کمک کرد و اجمال را از آیه برداشت. رفع اجمال هم یا به این است که یک طرف را تعیین کرده یا اینکه می گوید، استعمال لفظ در هر دو است.

تفاوت قسم پنجم با قسم چهارم در تفسیر روایی آیات:

تفاوت قسم پنجم با قسم چهارم آن است که با همه اقسام تفاوت دارد؛ یعنی فرد حقیقی را ذکر می‌کند؛ ولی نه حصر است؛ نه ابرز مصادیق است؛ نه مصداق عادی است؛ نه مصداق خفی است که بعد آدم بفهمد اینطور است. هر دو واضح است منتهی، این رافع اجمال از آیه شده است. حال، این اجمال، فقط به این است یا اینکه بعد می‌شود از خود آیه کمکی پیدا کرد. اگر بشود از خود آیه کمکی پیدا کرد آن وقت، کمی به قسم چهارم نزدیک می‌شود. فرض می‌گیریم چنین چیزی در آیه نیست و اجمال است یا در آیه هم اگر سیاق، قرینیت داشت؛ ولی آن هم در حد دلالت تام نباشد و در حد دلالت اشعاری دارد. این قسم پنجم بود.

قسم ششم از اقسام تفسیر روایی آیات: (تطبیق، مجازی است):

قسم ششم، این است که تطبیق، تطبیق مجازی است. یعنی آیه، معنای حقیقی دارد که طبعاً، أصالة الحقیقه می‌گوید بر معنای حقیقی حمل می‌شود و مصداقش هم مصداق حقیقی است. روایت مصداق مجازی را برای این مفهوم ذکر کرده است؛ در حالی که در خود آیه ما قرینه‌ای نداشتیم؛ ولی مجازاً آن را آورده است. ما می‌گوییم مقصود در آیه یا معنای مجازی است یا معنای حقیقی و مجازی هر دو مراد است. مانند: فلینظر الانسان علی طعامه.^۵ این فلینظر الانسان علی طعامه، اگر نگوئیم، طعام معنای مطلق دارد که علم و این‌ها را هم می‌گیرد؛ اگر این را نگوئیم که ظاهر لغت هم اگر بگوید، طعام یعنی آنچه که یأکله الانسان. روایت می‌فرماید که فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عِلْمِهِ عَنْ مَنْ يَأْخُذُهُ، در روایت دارد که فلینظر الانسان الی طعامه، تطبیق داده شده بر اینکه ببینید، علمتان را از چه کسی می‌گیرید. این طعام، طعام مجازی است. استعمال طعام در علم یک امر مجازی است. اینجا روایت در واقع، مجازی در آیه را قائل می‌شود منتهی، در آیه قرینه نبود؛ بلکه خود روایت برای اینکه معنای مجازی هم اینجا مراد است، قرینه می‌شود. این هم قسم ششم است که گاهی به این نیز، حکومت می‌گویند که به جهت اینکه حکومت چند معنا دارد، گاهی شامل این‌ها هم می‌شود.

قسم هفتم از اقسام تفسیر روایی آیات: (تطبیق، تبعیدی است):

قسم هفتم در واقع همان است که ما قبلاً گفتیم و آن عبارت از آن است که تطبیق، یک تطبیق کاملاً تبعیدی است؛ یعنی، نه مجاز به حساب می‌آید و نه اینکه مشترک لفظی بوده و رفع اجمال کرده و نه فرد خفی است که بعد

۵ - عبس، ۲۳

۶ - الکافی؛ ج ۱؛ ص ۵۰، من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۵۷۹

بگوییم، ما می‌فهمیم و نیز، نه فرد خفی است و نه أبرز مصادیق است. خلاصه اینکه هیچ کدام از اقسام ششگانه قبلی نیست. تعبداً می‌گوید به حیثی که اگر روایت نبود، مجازش را هم ما خیلی نمی‌فهمیدیم. مانند: الرجس من الاوثان، که گفته شده است مراد از الرجس من الاوثان، شطرنج است. آدم حتی به نحو مجاز نمی‌فهمد و هیچ‌کدام اقسام قبلی نیز، نیست و مطلقاً تعبد است. شارع فرموده: الطواف صلاة، طواف، اگر نماز در آن نباشد؛ یعنی خود طواف را بگوید نماز است، مجازش را هم انسان نمی‌فهمد؛ ولی تعبداً گفته که آن هم صلاة است. این یک تعبد محض است و نه بیان فرد خفی و نه فرد واضح و نه فرد مجازی و نه فرد احدالمعنيين مشترک لفظی است. هیچ‌کدام از این شش قسم نیست. البته مواردی هم داریم که مردد بین مجاز یا مشترک لفظی است که اینجا مصداق واضح حکومت و ورود می‌شود. بیان فرد تعبدی است که نسبت به آیه تعمیم ایجاد می‌کند؛ به نحو الحكومة أو الورد، با آن تفاوتی که حکومت و ورود دارد. البته اصطلاح حکومت، گاهی به آن قسم مجازی و اقسام قبلی هم اطلاق می‌شود منتهی، من قصد ورود به بحث حکومت و این‌ها را ندارم. قدر متیقن معنای دلیل حاکم، همین قسم آخر است؛ ولی گاهی به بخش مجازی و اقسام دیگر هم، کلمه حاکم اطلاق می‌شود. گاهی که حکومت می‌گویند، معنایش هر دلیلی است که مفسر دلیل دیگر باشد و آن وقت، معنایش خیلی گسترده می‌شود؛ ولی گاهی حاکم؛ یعنی بیان یک فرد مصداقی، تعمیم تعبدی است. این آن وقت، قسم آخر می‌شود. دو، سه اصطلاح، آنجا مطرح است که ما در بحث تفسیری در روش شناسی تفسیر روایی، باید بایی باز کنیم و در آنجا می‌شود به مسائل زیادی توجه نمود. یک مبحث بسیار مهم، این است که در روش شناسی تفسیر روایی، یک نوع از تفسیرات روایی، تطبیقات است. به عبارتی، بیان مصداق، برای یک مفهوم در آیه است که الی ما شاء الله در این زمینه روایات داریم. این تطبیقات، حداقل هفت قسم است که اگر تأمل کنیم، اقسام دیگری را می‌توان برشمرد؛ ولی این هفت مورد، چیزهای واضحی است که الی ما شاء الله مصداق دارد و بازشناسی این هفت قسم و تمیز اینها، در شناخت آیه و این‌ها مؤثر است. این مطالب که عرض شد، بحث کبروی و روش شناسی تطبیقات روایی بود.

بحث فقهی در تفسیر روایی آیات:

سؤال: چگونه عنوان زور که وصف قول است بر مفهوم غنا، تطبیق داده شده است:

اما در بحث فقهی که مربوط به خودمان این است که در این پنج، یا شش روایت وارده در ذیل آیه شریفه، اجتنبوا قول الزور که قبل از تعطیلات، این روایات را در باب نود و نهم از ابواب ما یکتسب به ملاحظه کردید، در این پنج، شش روایت، گفته شده است که اجتنبوا قول الزور، ذیلش آمده بود: قول الزور ألغنا، که حداقل یک یا دو روایتش هم معتبر بود. دهمین مبحث ما در ذیل آیه شریفه این بود که چطور امام فرموده است که قول الزور ألغنا، در

حالی که غنا، با مفهومی که ما از لغت و عرف دریافت و استنباط کردیم، صوت بود. بحث با توجه به اینها، این بود که قول الزور أَلغنا را انسان نمی‌فهمد؛ برای اینکه غنا وصف صوت است و زور در این جا وصف قول است و بین الصوت والقول تمایز و تفاوت است. چطور زوری که اینجا، وصف قول قرار داده شده است، بر غنا تطبیق داده شده که در غنا قولیت مدخلیت ندارد و فقط صوت مدخلیت دارد. این سؤال مهمی است که اینجا مطرح است. در حل این مشکل و پاسخ به این سؤال چند وجه قابل ذکر است.

جواب (وجه) اول: (روایت در صدد بیان مصادیق است):

وجه و جواب اول آن است که کسی بگوید، این روایت، بیان فردی از آیه است منتهی، یک فرد خفی‌ای است که بعد نکته‌ای، با تأمل معلوم می‌شود فردیتش، فردیت حقیقی است؛ یعنی قسم چهارم است. پس اولین پاسخ به این سؤال، این است که این، از قسم چهارم از هفت قسمی است که در تطبیقات روایی ذکر کردیم. قسم چهارم این بود که روایت مصداق خفی را ذکر می‌کند؛ اما بعد از مذاقه درست، می‌توانیم بگوییم که فرد خفی، واقعاً فرد حقیقی است و روی قواعد هم می‌شود فرد باشد. با این ساز و کار که قول زور نمی‌تواند صوت زور باشد که غنا است منتهی، امام (ع) فرموده است: قول الزور الغنا. ابتدا یک فرد خفی است؛ ولی با دقتی می‌شود گفت که این فرد، فرد واقعی آیه است. آن نکته دقیق و جدی، این است که قول را در این جا القاء بکنیم و در آیه شریفه، القاء خصوصیت شود. یک موضوعی ما به عنوان القاء خصوصیت و تنقیح مناط داریم و آن را می‌شود در اینجا جاری کرد.

کلام شیخ در باب إلقاء خصوصیت و تنقیح مناط:

شیخ نیز، در مکاسب، به این القاء خصوصیت و تنقیح مناط، اشاره‌ای دارند. به این بیان که آیه فرموده است: اجتنبوا قول الزور؛ ولی ارتکازات ما می‌گوید، قول با فعل چه فرقی دارد؟ آنچه که باطل و مائل عن الحق است و ایجاد میل عن الحق می‌کند، در این که صوت، قول و یا فعل باشد، تفاوتی ندارد. درست است که آیه بر حسب این که در وجه تمسیه علی الذبائح است، وارد شده است و تناسب فضای خود آیه، بحث قول مطرح بوده است؛ اما واژه قول در این جا خصوصیتی ندارد؛ ولو این که در ظاهر آمده است؛ برای این که ارتکازات ما در هر یک از قول یا صوت یا فعل می‌گوید، چیزی که زور و مائل عن الحق بوده و باطل است را باید از آن اجتناب کرد؛ چه قول باشد و چه چیز دیگری باشد. فرقی نمی‌کند. پس در واقع، با مذاقه‌ای که با کمک روایت انجام می‌دهیم، می‌فهمیم که خود قول، دخالتی در موضوع ندارد و اگر قول

هم نباشد، باز عقل آدم این طور می فهمد و انسان مطمئن به این است که می شود از این مورد به آن مورد نیز، تسری داد. این همان تسری حکم است در جایی که قطع به علت داریم و یقین به این داریم که این و آن فرقی نمی کند و اطمینان داریم که قول با صوت و فعل فرقی ندارد. تنقیح مناط قطعی است و اطمینان عرفی است. این یک راه حل در اینجا است که این تطبیق قول و زور و الغا می تواند، مصداق برای چهارمین نوع از انواعی شود که تا به این جا ذکر شد. در حقیقت، روح آیه، اجتناب الزور است و نه اجتناب قول الزور. مثل آنجا که می فرماید: الذین لایشهدون الزور، در واقع، در روح آیه، قولی در کار نیست و در واقع، اجتنابوا الرجس من الاوثان یا اجتنابوا قول الزور، این قول، بر حسب مورد و شرائطی ویژه ای که در مورد بوده آمده است و الا قول زور، چنانچه قول هم نباشد زور باشد. آنچه که روایت حصر کند، فقط قسم اول است بقیه تطبیقها حصر نیست و یک مصداق دارد منتهی، بیان این مصداق به ما کمک می کند که بتوانیم آن دقت را انجام دهیم و بعد بگوییم، اینجا تنقیح مناط می شود. خود روایت هم مقداری کمک می کند تا القاء خصوصیت را بتوانیم انجام دهیم. خیلی چیزها است که ما در مواجهه اولیه با متن نمی توانیم بفهمیم و بعد از بیرون، خود روایت یا دانشی به ما الهام می دهد که سراغ این نکته برویم و بعد ببینیم که آیا با روش درست، می توان این را از آیه گرفت یا نمی شود. اینکه علم، میکروب و ویروس را کشف کرده است، به ذهن انسان می آید که مقصود از جن ممکن است این باشد؛ ولی وقتی انسان دقت می کند، می بیند اینطور نیست؛ ولی در قضیه کرویت و حرکت زمین، می توان از بعضی آیات استفاده نمود و الان معنا پیدا کرده است. البته انسان در همه این مسائل بر اساس قواعد عمل نماید. این اولین راه حل و پاسخی است که به این سؤال داده شده است.

اشکال استاد به وجه اول:

جواب این مسئله آن است که اگر زور در این جا به معنای ظلم باشد آن وقت، یک موضوعیت عقلی و حکم عقل مستقلی وجود دارد که ظلم قبیح است و باید از ظلم اجتناب کرد آن وقت، اگر جایی ظلم به غیر، در روایت و آیه آمده است، این حکم عقلی مستقل یا ارتکاز قوی و این ها می تواند کمک کند که بگوییم ظلم قولی با ظلم فعلی با چیز دیگر فرقی ندارد؛ ولی زور را که نمی شود عین ظلم گرفت و با آن معنایی که عقل می گوید، این را نباید انجام داد و به آن معنا نیست. زور؛ یعنی آنچه که در مائل عن الحق و مقابل حق است؛ شاید بتوان گفت که شارع، روی زبان و گفتاری که مائل عن الحق است، عنایتی دارد که می خواهد جلوی او را بگیرد. هر چیز دیگری، روی زبان یا محتوایی که مائل عن الحق است، به آن عنایت

دارد و الاً فعلی که باطل بوده و به هر دلیلی، مائل عن الحق است؛ چون دامنه وسیع و آن تأثیرات را ندارد، این تأکیدات نیز بر آن بار نیست. واقعاً نمی‌توانیم بگوییم که قول زور با صوت زور و با فعل زور که به معنای باطل و مائل عن الحق است، هیچ فرقی ندارد. شاید واقعاً در این‌جا، قولیت دخالت داشته باشد. مثالش کذب است که گفتیم، ارائه خلاف واقع و امر خلاف واقع، در زبان، کذب و گناه کبیره است؛ اما اینکه در عمل انسان طوری رفتار کند که طرف واقع را تشخیص ندهد، آن به این شدت و حدت نیست. مانند إغراء به جهل که در جاهایی ممکن است باشد؛ ولی این‌که انسان، همیشه طوری نشان دهد که کسی از افعالش، خلاف واقع برداشت کند، این حرام نیست؛ مگر این‌که عناوین خاصه‌ای باشد. نتیجه این‌که بین قول و فعل واقعاً تفاوت است. این‌طور نیست که انسان مطمئن باشد که بگوید در قول زور، قولیت، در این محرم دخالت ندارد. این جمله‌ای که در مکاسب محرمة آمده است و مقام معظم رهبری در بحثشان روی آن تأکید کرده‌اند و این القاء خصوصیت را انتخاب کرده‌اند، به نظر می‌آید که نمی‌شود این را خیلی پذیرفت؛ برای اینکه در خیلی از موارد، اموری که حالت مشترک بین قول و فعل را داراست، در قول شارع خیلی تأکید دارد. نشانه‌اش همان کذب است. خلاف واقع نشان دادن با زبان و به شکل قولی، حرام مؤکد است؛ ولی این‌که با فعل چیزی را خلاف واقع نشان دهد، به این شکل نیست. اصل، موضوعیت است. خروج از موضوعیت، دلیل قرص و قاطعی می‌خواهد و با ملاحظه نکته‌ای که عرض کردم به نظر می‌آید نتوان به این (القاء خصوصیت) اطمینان نمود.

جواب (وجه) دوم: (مراد آیه، بیان فرد مجازی است):

بیان و پاسخ دوم به این سؤال، آن است که در اینجا مراد، بیان فرد مجازی است و آیه فرد مجازی را ذکر می‌کند که از نوع قسم ششم است و فرد مجازی این‌طور است که مثلاً در فلینظر الانسان الى طعامه، معنای حقیقی لغوی طعام، ما یأکله الانسان است؛ ولی در روایت آمده است که فلینظر الانسان علی علمه عن من یأخذه، در این‌جا طعام، فرد مجازی شده است. اگر آیه تنها بود، بر فرد حقیقی‌اش حمل می‌کردیم که اصالة الحقیقه است، اما روایت می‌گوید، قرینه می‌شود برای این‌که آیه معنای مجازی هم دارد و در هر دو به کار رفته است. اینجا ممکن است این‌طور بگوییم که قول زور که وصف زور برای قول است و به محتوا بر می‌گردد و این درست است که معنای مجازیش است؛ ولی قول، همیشه همراه با صوتی است. وصف صوت را با یک قرینه مجاز به قول هم می‌شود نسبت داد. وصف اعم را می‌شود به اخص نسبت داد؛ برای این‌که اینها، با هم است. صوت و قول در عالم خارج، وحدت و اتحاد دارند. حالت جنسی و فصلی دارد دیگر. گفتیم که صوت، مرکب از حروفی است که معنا دارد. در

خارج، آنجایی که صوت بدون حروف می‌آید، آن صوت هیچ؛ اما در جایی که صوتی صادر می‌شود که هم دارای معنا و هم حالت ترکیبی است و قول زوری می‌شود و در حقیقت، معنای حقیقی‌اش زوری است و در محتوا هست، به زوری که در خود این قالب و ماده و شکل صوت این هست، می‌توان نسبت داد. البته، به قرینه اتحادی و مجاورت و یک‌دستی که دارند، قول زور، مجازاً غنا را هم شامل می‌شود. آیه آن‌وقت، قرینه می‌شود که هم معنای حقیقی مراد است و هم معنای مجازی. برای اینکه آیه معنای مجازی را هم می‌گیرد و به عبارتی، قول زور، علاوه بر معنای حقیقی خودش یک دامنه‌ای پیدا کرده است که مجاز را هم که غنا باشد را می‌گیرد. البته این مجاز هم می‌تواند مجاز لفظی و هم شامل مجاز عقلی می‌باشد. در واقع، قول زور را نسبت می‌دهد، نه به قول بما هو قول؛ بلکه به آنچه که جنس قول است که صوت باشد که جنس بعیدش هم هست. این، یک نوع مجاز است که در اینجا به کار رفته است. این هم یک نوع جواب دیگری است که می‌توان در اینجا داد. البته، اینجا دیگر، فرد حقیقی نیست؛ بلکه فرد مجازی است به نحو مجاز لفظی یا مجاز عقلی. البته، بدون روایت نمی‌توانیم این را بگوییم؛ بلکه روایت ما را به اینجا رسانده است که مجازی در اینجا است.

اشکال استاد به وجه دوم:

این هم جواب دوم است که این جواب اگر چه علی‌الاصول، شاید خیلی مشکلی نداشته باشد؛ ولی می‌توان گفت که این، تنها آنجایی را می‌تواند بگیرد که قولی است و صوتش غنایی است؛ اما اگر گاهی با حنجره آهنگی تولید می‌شود که غنایی است؛ اما قولی در آن نیست، آن را نمی‌تواند بگیرد. صحت اطلاق مجازی نسبت به آن، خیلی عرفیت ندارد. اطلاق قول زور به آنجا که زور بودنش، تنها از حیث قول است را می‌توان نسبت داد اما؛ اطلاق قول زور به آنجا که قولی نیست و فقط کسی با حنجره‌اش آهنگی تولید می‌کند، در این صورت، صحت اطلاق مجازی، چندان عرفیتی ندارد. (البته در طرح این مبحث به محتوا کاری نداریم و آن بحثش جدا است). فلذا در این جا دلیل اخص از مدعا است؛ زیرا ظاهر روایت آن است که غنا، مطلقاً قول زور است و این، نمی‌تواند آن را بگیرد. بنابراین، جواب دومی که می‌شود در اینجا مطرح کرد، تمام نیست؛ برای اینکه ظاهر آیه قول زور شمولش نسبت به غناست مطلقاً، چه غنای قولی باشد و چه غنایی که در صوت باشد بدون اینکه محتوا داشته باشد و صرفاً آهنگ تولید کند؛ در حالی که مجاز، فقط آنجایی است که قولی است که آهنگش نیز، مطرب است. این صحت اطلاق مجازی دارد؛ اما شمول بیشتر حالت مجازی‌اش کمی بعید است.

جواب (وجه) سوم: (ترکیب وجه اول و دوم) (مختار استاد):

راه سومی که می‌توان در این‌جا مطرح، ترکیبی از دو راه قبلی است. به این شکل که بگوییم، آیه با کمک روایت، مجازاً بر قول زور، بر آن‌جایی دلالت دارند که کسی شعری می‌خواند و قول محتوا دارد؛ ولی آوازش آهنگ مطربی دارد. بر این نیز، می‌توان مجازاً قول زور اطلاق کرد. قول زوری که معنایش، کلام باطل و کذب و امثال این‌هاست و به عبارتی، محتوایش باطل است. این اطلاق مجازی شود بر همان قول؛ ولی قولی که باطل بودنش از حیث صوت آن است و نه از حیث محتوای آن، مجازاً می‌توان به این اطلاق کرد. بعد وقتی اینجا آمدیم، می‌گوییم اگر این را گرفت، عرف دیگر بین اینکه صوت تنها باشد و مطرب باشد یا صوت همراه با قول باشد و مطرب باشد، دیگر فرقی نمی‌گذارد. تا قول مطرب که قول است و صوتیتش اطراب دارد، به‌نحو مجاز می‌آوریم و روایت هم کمک می‌کند و بعد از این می‌گوییم، بین قول مطرب با صوت مطرب هیچ فرقی نیست، نه آن تنقیح مناطی که از قول برویم روی کل افعال؛ بلکه صرفاً در همین افعال صوت است و از صوت بیرون نمی‌رویم منتهی، قول مطرب با صوت مجرد مطرب، صوتی که قولی است و مطرب است، مجازاً مشمول آیه است و صوتی که مجرد از قول است و مطرب است، این را هم می‌گوییم که تنقیح مناط است و با آن فرقی ندارد و لذا می‌تواند آن را شامل شود. لذا آهنگ‌های مطرب دو نوع است: الف: یک نوع، آهنگی است که مطربیتش است در قول است؛ یعنی محتوا دارد و مطرب است. ب: نوع دوم، آهنگ صرف است. تا آهنگ مطرب، به قرینه همین روایت، مجازاً آیه آن را می‌گیرد. آهنگ‌های غیر قولی هم که مطرب است نیز، با آن هیچ فرقی نمی‌کند و لذا با إلقاء خصوصیت می‌تواند آن را بگیرد. با ضمّ این دو نکته، عنوان می‌کنیم که روایت در واقع می‌گوید، قول الزور ألغناء که مطلقاً می‌گوید قول الزور ألغناء. به این صورت، هم مجازیتی در آیه اعمال می‌شود و هم، إلقاء خصوصیتی. البته، نه إلقاء خصوصیتی که از اول بگوییم این قول با فعل هیچ فرقی نمی‌کند. نه! إلقاء خصوصیت از این دو که ظاهراً خیلی فرقی نکند که این آهنگ مطرب، در یک محتوا باشد یا بدون محتوا باشد؛ ولی کاملاً در هر دو حالت، وجد و شغفِ إطرابی در آن وجود دارد. بعید نیست که بگوییم این دو با هم فرقی ندارند. اینجا هم البته، ممکن است کسی بگوید که آن‌جایی که إطراب، در محتوا بیاید، عنایت دارد. چنین إلقاء خصوصیتی را ممکن است کسی بگوید که خیلی واضح نیست. البته، اگرچه که إلقاء خصوصیت در این‌جا خیلی واضح از بحث قبل است؛ اما در عین حال، ممکن است که کسی اشکال کند. این هم وجه سوم بود.